

سیاست خارجی: ابزار پیشرفت اقتصادی برزیل

مهدی زیبایی*

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱/۱۶

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۴/۲۳

چکیده

با نگاهی سطحی به تحولات محیط بین‌الملل مشخص می‌شود که در طول یک دهه گذشته و به طور خاص پس از بحران مالی در سال‌های ۲۰۰۸-۹، نقش و جایگاه نسبی برخی از دولت‌ها در معادلات ثروت و قدرت دستخوش تغییر گردیده است. نشانه این تغییر شکل‌گیری دولت‌های گروه ۲۰ (G 20) و تأثیر نسبی آن‌ها در اداره نهادهای اقتصادی-مالی بین‌الملل و ظهور قدرت‌های اقتصادی نوظهور می‌باشد. شرایط مذکور برای سایر بازیگران در حوزه بین‌الملل به ویژه بازیگران پیرامونی و نیمه پیرامونی متضمن دو پیام مشخص است: اول، جابه‌جایی موقعیت بازیگران در محیط جدید بین‌الملل دور از دسترس نمی‌باشد؛ دوم، تغییر جایگاه بازیگران در نردبان جهانی منوط به ارتقاء وضعیت اقتصادی آن‌ها است. به‌طور کلی بهبود وضعیت اقتصادی یک کشور در پرتو تلاش جمعی و استفاده از فرصت‌های موجود در محیط‌های داخلی و خارجی شکل می‌گیرد و موفقیت دولت‌ها منوط به برخورداری از استراتژی دقیق و فراگیر می‌باشد. حال پرسش اصلی آن است که سیاست خارجی قدرت‌های نوظهور برای استفاده از فرصت‌های محیط بین‌الملل به چه مؤلفه‌هایی توجه دارد؟ پاسخ به این پرسش رهگشای دیگر دولت‌های پیرامونی در مسیر بهبود جایگاه مربوطه می‌باشد. با توجه به تحولات مذکور به نظر می‌رسد امکان ارتقاء موقعیت تمامی بازیگران منوط به آشنایی با قواعد جدید بازی در محیط بین‌الملل و بکارگیری آن‌ها است. در مقاله حاضر سعی خواهد شد جایگاه سیاست خارجی برزیل در هموارسازی مسیر پیشرفت اقتصادی این کشور در پرتو مدل تحلیلی مستخرج از سیاست خارجی دولت‌های توسعه‌گرا مورد بررسی قرار گیرد.

واژگان کلیدی: توسعه، بین‌الملل، اقتصاد، سیاست خارجی، پیرامون

۱. استادیار روابط بین‌الملل گروه علوم سیاسی و روابط بین‌الملل دانشگاه بین‌المللی امام خمینی ره

* نویسنده مسئول: zibaei@soc.ikiu.ac.ir

مقدمه

در حال حاضر، پویایی‌های عرصه بین‌الملل متأثر از ظهور قدرت‌های متوسط یا نوظهوری است که هدف اصلی آن‌ها در دو محیط داخلی و خارجی به ترتیب ارتقاء سطح توسعه و افزایش نقش مربوطه می‌باشد. در این راستا با توجه به تغییر و تحولات محیط بین‌الملل در طول چند دهه گذشته نقش بین‌الملل نسبت به محیط داخل در تحقق توسعه ملی کشورها بیشتر گردیده است. به نظر می‌رسد با تغییر ساختارهای اجتماعی در دوره پسا جنگ سرد پاره‌ای از مفاهیم اصلی علم سیاست نظیر سیاست خارجی، توسعه و حتی استقلال دستخوش تحول گردیده‌اند. جایگاه کنونی قدرت‌های نوظهور بیانگر آن است که ارتقاء سطح توسعه و افزایش نقش آفرینی در محیط خارجی به‌طور مستقیم و غیر مستقیم منوط به تعاملات بازیگران در سطح بین‌الملل می‌باشد.

سیاست خارجی در معنای عام دلالت بر تعقیب اهداف یک کشور توسط دولت مربوطه در محیط بین‌المللی و در ارتباط جوامع و دولت‌های دیگر دارد. در این بستر دولت‌ها سعی دارند با استفاده از ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و ... سیاست خارجی و با هدایت مناسب شرایط لازم را برای توسعه کشور فراهم نمایند. توسعه نیز به معنی فرآیند افزایش بهره‌برداری از منابع در دسترس برای ایجاد تعاملات مطلوب در بازارهای جهانی و در نتیجه ایجاد شرایط بهتر زندگی برای مردم از طریق بهبود وضعیت اقتصادی و کاهش نابرابری‌های اجتماعی می‌باشد. بر این اساس، برای فهم ارتباط رفتار یک بازیگر در محیط بین‌الملل و پیشرفت آن در بین سایر کشورها باید حوزه‌های اقتصاد سیاسی بین‌الملل و تحلیل سیاست خارجی در قالب یک چشم‌انداز موسع دیده شوند. در این چارچوب توجه به سیاست خارجی قدرت‌های نوظهور برای فهم شباهت آن‌ها به‌عنوان قدرت‌های جدید در نظام بین‌الملل و درس‌گرفتن از آن می‌تواند برای دیگر کشورهای پیرامونی از جمله جمهوری اسلامی ایران سازنده باشد. این مهم از یک سو ما را در شناخت منطق حاکم بر رفتار آن‌ها در محیط بین‌الملل کمک می‌کند و از سوی دیگر پیچیدگی‌های سیاست خارجی دولت‌های توسعه‌گرا را برای دست اندرکاران سیاست عملی برجسته می‌سازد.

در این راستا برزیل یکی از کشورهای پیرامونی می‌باشد که در طی دو دهه گذشته به واسطه شناخت جامع از جهت‌گیری اصلی محیط بین‌الملل گام‌های اساسی در جهت بهره‌برداری از آن برداشته است. با نگاهی به تاریخ برزیل مشخص خواهد شد که مسأله پیشرفت اقتصادی در این کشور از دغدغه‌های اصلی سیاست‌مداران در طی سده اخیر بوده است. با این حال این مهم طی دو دهه اخیر نمود بیرونی یافته است و بررسی شاخصه‌های اقتصادی این کشور در قیاس با سایر بازیگران اثبات‌کننده ادعای فوق می‌باشد. اقتصاد برزیل در طول دهه ۸۰ میلادی در وضعیت اسفناکی قرار داشت به طوری که در جریان بحران بدهی‌های کشورهای امریکای لاتین، این کشور به همراه مکزیک و آرژانتین در صدر دیگر کشورهای درگیر قرار داشت. کمتر کسی انتظار داشت که کشور داری نرخ تورم سالانه بالای ۴۰ درصد طی دهه یاد شده بتواند در طول دو دهه به یکی از ۱۰ کشور برتر اقتصادی دنیا از حیث نرخ رشد سالیانه تولید ناخالص ملی بدل گردد. به نظر می‌رسد راهکارهای مورد استفاده سیاستمداران این کشور مبنی بر تجهیز همه بخش‌های سیاسی-اداری کشور از جمله حوزه سیاست خارجی برای ارتقاء جایگاه اقتصادی کشور در نظام بین‌الملل متضمن درس‌های ارزشمندی برای سایر بازیگران پیرامونی باشد.

در آثار به نگارش درآمده پیرامون سیاست خارجی قدرت‌های نوظهور کمتر به نقش بین‌الملل در تغییر جایگاه این دسته از بازیگران پرداخته شده است و فعالین در این حوزه بیشتر بر ابزارهای مورد استفاده قدرت‌های بزرگ برای کمک به توسعه کشورهای پیرامونی توجه دارند. با وجود مقالات و کتب متعدد در خصوص رابطه بین سیاست خارجی و ارتقاء سطح توسعه کشورها هیچ یک از آنها به راهکارهای اجرایی سیاست خارجی برای دستیابی به توسعه همه‌جانبه در محیط جدید نپرداخته‌اند. به عبارت دیگر، تأثیر رفتار یک دولت در محیط بین‌الملل بر کیفیت زندگی افراد در جامعه مربوطه کمتر مورد بررسی قرار گرفته است. به نظر می‌رسد این مشکل بیش از هر چیز ریشه در شکاف عمیق بین سیاست خارجی و روابط بین‌الملل در حوزه علم سیاست دارد. تحول محیط بین‌الملل و تأثیر آن بر مفاهیم علم سیاست از یک سو و ارتقاء جایگاه پاره‌ای از قدرت‌های متوسط و توسعه سریع آنها در دو دهه گذشته از سویی دیگر، نشان از

ضرورت توجه بیشتر به نقش سیاست خارجی در تحقق اهداف توسعه‌ای کشورهای پیرامونی دارد. در ادامه برای شناخت بهتر مؤلفه‌های تأثیرگذار بر سیاست خارجی دولت‌های توسعه‌گرا، ابتدا در چارچوب نظری بحث، مدل تحلیلی متمرکز بر رابطه سیاست خارجی و توسعه مبتنی بر دو حوزه اقتصادی و سیاسی ارائه خواهد شد و سپس برای تبیین بهتر مسأله، قالب مذکور در مورد برزیل یکی از قدرت‌های نوظهور عضو بریکس اعمال خواهد شد.

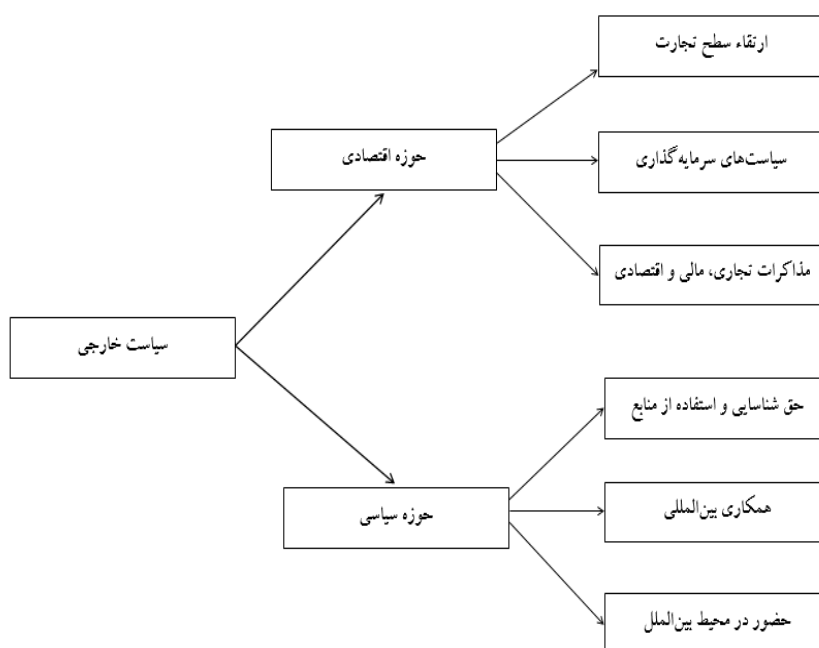
مبانی نظری: سیاست خارجی ابزار توسعه ملی

به‌طور کلی، پیشبرد و هدایت شایسته سیاست خارجی و توسعه منوط به وجود دولت‌های قدرتمند و با ثبات است. در این ارتباط، اعمال سیاست خارجی منسجم و تأثیرگذار در محیط بیرونی نیازمند یک دولت مقتدر و دارای برنامه مشخص می‌باشد که از محیط بیرون برای دنبال نمودن برنامه‌ها و استراتژی‌های کلان نظام بهره می‌برد. فرایند تدوین سیاست خارجی در تمامی دولت‌ها یکی از پیچیده‌ترین فرایندهای سیاسی به حساب می‌آید که نهادها، افراد و ملاحظات عدیده‌ای در انتخاب و نهایی نمودن آن دخالت دارند (سجادپور، ۱۳۸۶: ۸-۱). تا آنجا که به موضوع نوشتار حاضر ارتباط دارد بدون وجود یک دولت قوی و توسعه محور امکان بهره‌مندی از ظرفیت سیاست خارجی و محیط بیرون برای کشورهای متقاضی پیشرفت امکان‌پذیر نمی‌باشد. از سویی دیگر، نقش دولت در تدوین استراتژی توسعه یکی از مباحث مهم در اقتصاد سیاسی بین‌الملل به حساب می‌آید که توسط متفکران فعال در این حوزه مورد تأکید قرار گرفته است. کشورهای پیرامونی برای فائق آمدن بر شکاف جداکننده آن‌ها از کشورهای مرکز نیازمند وجود یک دولت قوی هستند. این نیاز در آینه تاریخ باوجود آلمان تحت رهبری بیسمارک و فرانسه تحت هدایت ناپلئون سوم و اجرای فرآیندهای نوسازی دولت محور در اواخر قرن ۱۹ مشهود است. به عبارت دیگر، بین میزان توسعه یک کشور و اقتدار دولت مرکزی حاکم بر آن رابطه مستقیم وجود دارد. در حوزه روابط بین‌الملل نیز پاره‌ای از متفکران ضرورت وجود یک دولت قوی برای فائق آمدن بر شکاف بین مرکز و پیرامون را مورد اشاره قرار داده‌اند اما نسبت به موجودیت فرصت‌های واقعی برای

توسعه کشورهای عقب مانده دیدگاه بدبینانه‌ای دارند (Kvangraven, 2017: 13). تاریخ اقتصاد سیاسی بین‌الملل بیانگر آن است که کشورهای مرکز به‌طور سنتی در جستجوی نهادینه‌سازی نقش رهبری خود به وسیله تجویز سیاست‌های لیبرالی برای توسعه سایر بازیگران در دیگر مناطق می‌باشند و در این راستا بعضاً رویه‌های مداخله‌جویانه را به‌کار گرفته‌اند.

با تمرکز بر دیدگاه‌های متفکران فعال در حوزه نظریه‌های توسعه نظیر تفسیرهای کلاسیک و چپ‌گرایانه مارکس، لنین و ...، نظریه‌های قدیم و جدید نوسازی، مکتب وابستگی، نئو ماکسیست‌ها، نظریه نظام‌های جهانی والرستین، جهانی شدن و غیره مشخص می‌گردید که تمامی آن‌ها قائل به وجود دو دسته بازیگران در نظام بین‌الملل هستند که بخشی از آن‌ها نسبت به گروه رقیب از سطح توسعه کمتری برخوردارند. نظریه‌های مورد اشاره بر پایه جهان‌بینی مربوطه سعی در تبیین علل و شرایط تأثیرگذار در شرایط کنونی کشورهای در حال توسعه و در برخی موارد ارائه راهکار برای خروج از این وضعیت دارند؛ اما به طور شفاف و مشخصی به نقش سیاست خارجی کشورها در پیشرفت اقتصادی آن‌ها اشاره نمی‌کند. به عبارت دیگر، در تمامی نظریه‌های توسعه دولت‌ها (خواه دولت در کشور عقب مانده و یا دولت‌های امپریالیستی) نقش اصلی را در وضعیت مورد بحث دارند لیکن در هیچ یک از آن‌ها استدلال متیقنی از ارتباط بین سیاست خارجی کشورهای در حال توسعه و جایگاه اقتصادی آن‌ها در محیط بین‌الملل مشاهده نمی‌شود.

باتوجه به توضیحات بالا، به منظور تحلیل جایگاه سیاست خارجی در ارتقاء سطح توسعه یک کشور توجه به نقش دولت اجتناب‌ناپذیر است. تجربه دولت‌های توسعه‌گرا بیانگر آن است که این دسته از بازیگران برای افزایش رشد اقتصادی و کاهش سطوح نابرابری در سراسر کشور اهداف کلان سیاست خارجی خود را در دو بخش اقتصادی و سیاسی به گام‌های عملیاتی/اجرایی بدل نموده‌اند. در بخش اقتصادی سیاست خارجی سه حوزه مشخص و تأثیرگذار بر استراتژی توسعه کشور وجود دارد: (۱) ارتقاء سطح تجارت (۲) سیاست‌های سرمایه‌گذاری (۳) مذاکرات تجاری، مالی و اقتصادی. بخش سیاسی سیاست خارجی شامل مؤلفه‌هایی است که به طور مستقیم به توسعه ارتباط



الف) بخش اقتصادی سیاست خارجی

این بخش از سیاست خارجی ارتباط مستقیمی با توسعه و به‌طور مشخص با چشم‌انداز رشد اقتصادی کشور دارد؛ بخش حاضر تابع تحلیل‌هایی است که سیاست خارجی را به توسعه کشور متصل می‌سازد و اجزاء آن به‌طور مجزا مورد توجه قرار نمی‌گیرند.

الف-۱) ارتقاء سطح تجارت

مؤلفه حاضر به‌طور عمده برای بیان دستاوردهای سیاست خارجی و میزان نزدیکی دو کشور در تحلیل‌های پژوهشی مورد استفاده قرار می‌گیرد. اهمیت افزایش سطح تجارت یک کشور برای تصمیم‌گیرندگان عرصه سیاست خارجی برای اولین بار در قرن ۲۰ مورد

توجه قرار گرفت. در این راستا برخی معتقدند که حجم صادرات ملی بیش از آن که به نرخ تولید ناخالص ملی کمک کند به رشد اقتصادی بیشتر منجر خواهد شد. مشارکت بیشتر دولت و رهبران توسعه‌گرا در اجرای سیاست خارجی کشور و توجه آن‌ها به امر تجارت باعث گردیده برخی از مفسرین، دست‌اندرکاران حوزه سیاست خارجی را فروشنده لقب دهند (Memarian, 2013). با آن که استفاده از عبارت مذکور زیننده فعالین عرصه سیاست خارجی نمی‌باشد اما به‌کارگیری آن اهمیت جایگاه عوامل حکومت و نقش فراملی آن‌ها در ارتقاء سطح تجارت با محیط بیرونی را نشان می‌دهد. گسترش سطح تجارت در کنار افزایش حجم صادرات ملی باعث افزایش سطح کیفی کالاها/خدمات صادراتی نیز خواهد شد. با توجه به تعریف ارائه شده از مفهوم توسعه در بخش مقدمه، ارتقاء سطح تجارت شامل کلیه اقدامات مرتبط با صادرات کالاهای دارای ارزش افزوده است. در این راستا، متولیان سیاست خارجی معمولاً سعی در ورود به بازارهای جدید و افزایش حجم کالاهای حاوی ارزش افزوده بیشتر در تجارت با شرکای سستی دارند. این مهم تا اندازه زیادی منوط به سیاست داخلی و ارتقاء توان رقابتی کالاهای تولید داخل است که در نتیجه نظارت و افزایش سطوح مهارت کارگران حاصل می‌گردد.

الف-۲) سیاست‌های سرمایه‌گذاری

این گزینه خود به دو بخش تقسیم می‌شود. اول، جذب سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی (FDI) که معمولاً به‌عنوان عنصر غایی در مراحل ابتدایی متنوع‌سازی تولید معرفی می‌گردد. دوم، صدور سرمایه‌های ملی به خارج از کشور. به‌طور کلی، سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی به‌عنوان مزیت بالقوه برای هر دو طرف (سرمایه‌گذار و دریافت‌کننده سرمایه) حائز اهمیت است؛ در این میان طرف دریافت‌کننده به‌طور معمول نگران میزان و کیفیت انتقال تکنولوژی توسط سرمایه‌گذار می‌باشد؛ چرا که در روند توسعه کشور دریافت‌کننده نقشی حیاتی دارد. در نقطه مقابل، صدور سرمایه باعث ایجاد فرصت‌های جدید برای سرمایه‌گذاری توسط بازرگانان کشور صادرکننده در دیگر مناطق خواهد شد (زمردیان، حنیفی و محمودی، ۱۳۹۷: ۵-۲۲۴).

الف-۳) مذاکرات تجاری، مالی و اقتصادی

سومین حوزه مورد توجه در بخش اقتصادی سیاست خارجی توسعه‌گرا به ایجاد شرایط نظام‌اند برای اجرای استراتژی توسعه ملی می‌پردازد. تاریخچه این گزینه به تنش‌های شمال-جنوب در طول جنگ سرد باز می‌گردد. در نشست ویژه مجمع عمومی سازمان ملل در سال ۱۹۷۴ کشورهای جنوب به شکاف بزرگ میان خود و کشورهای شمال واکنش نشان دادند و نیاز به یک مناظره جهانی بر سر فرصت‌های واقعی برای توسعه جنوب و ظهور نظام جدید اقتصادی بین‌المللی را مطرح نمودند. به عبارت دیگر، کشورهای جنوب به دنبال برجسته نمودن خط سیر متفاوت توسعه بخش‌های پیرامونی و نیمه‌پیرامونی جهان با توسعه کشورهای شمال هستند. برای دولت‌های مرکز نولیبرالیسم هسته اصلی استراتژی توسعه به حساب می‌آید؛ چرا که با استفاده از شروط حمایتی آن در تجارت متقابل، به دنبال رشد و توسعه اقتصادی-اجتماعی پایدار خود می‌باشد. کشورهای جنوب از طریق حذف رویه‌های ناعادلانه تجاری کشورهای توسعه یافته (نظیر پرداخت یارانه به تولیدکنندگان، اعمال تعرفه واردات و دامپینگ)، وضع رژیم‌های عادلانه در حوزه حق مالکیت معنوی (انعطاف‌پذیری نسبت به برنامه‌های تولید تکنولوژی ملی) خواهان ایجاد شرایط مناسب برای توسعه می‌باشند (سیمایی صراف و حمداللهی، ۱۳۹۴: ۵۰). در این راستا، نحوه مواجهه مرکز با رشد اقتصادی شرق آسیا که زمینه‌ساز تولید کالاهای دارای ارزش افزوده بیشتر، کسب رقابت بین‌المللی و عدم فشار برای آزادسازی اقتصادی بود خواسته اصلی کشورهای جنوب در مذاکرات مشترک می‌باشد.

ب) بخش سیاسی سیاست خارجی

با آن‌که بخش دوم راهکاری‌های عملیاتی سیاست خارجی توسعه‌گرا تأثیری مستقیم بر رشد اقتصادی یک کشور ندارد اما نقش حیاتی آن در هر دو بعد توسعه ملی (سیاسی و اقتصادی) قابل تشخیص است. چگونگی تصویر یک کشور در نظام بین‌الملل در گسترش مبادلات تجاری، در حفظ استقلال، در ارتباط با بازیگران قدرتمندتر، در جلب حمایت دیگران نسبت به خود در نشست‌های چندجانبه، در دستیابی به فنآوری‌های جدید و در ایجاد محیط مناسب برای افزایش فعالیت بنگاه‌های اقتصادی آن در داخل و خارج بسیار

تاثیرگذار است. بر این اساس، بخش سیاسی سیاست خارجی تأثیر قابل ملاحظه‌ای در نتیجه کلی حوزه اقتصادی و گام‌های عملیاتی/اجرایی آن دارد.

ب-۱) حق استفاده از منابع طبیعی و شناسایی آن توسط سایر بازیگران

منظور از حق شناسایی و اکتشاف منابع، نیاز یک کشور به اطمینان از حق خود برای بهره‌برداری از منابع طبیعی موجود در مناطق اشتراکی و یا درون سرزمین‌های خود می‌باشد. این حق شامل مالکیت بر منابع و مذاکره بر سر موضوعات زیست‌محیطی است. هدف اصلی سیاست خارجی دولت‌ها از پیوستن به رژیم‌های بین‌المللی بهره‌برداری از منابع دریایی و سرزمینی و استفاده از آن‌ها در جهت توسعه ملی می‌باشد. بنابراین، بحث بر سر تعیین حدود مرزی، حقوق دریاها، حق استفاده صلح‌آمیز از انرژی اتمی و ... دارای یک بعد استراتژیک است که می‌تواند به تأمین ابزارهای لازم برای ارتقاء سطح توسعه اقتصادی و اجتماعی کشور کمک کند. علاوه بر این، موضوعات زیست‌محیطی نیز موانع جدیدی پیش روی کشورهای در حال توسعه قرار داده است. به طور کلی، شکاف تاریخی بین کشورهای توسعه یافته و در حال توسعه در نشست‌های زیست‌محیطی ناشی از مواجهه تقابل دو دیدگاه توسعه محور و طرفدار حفظ منابع طبیعی می‌باشد. در یک جناح طرفداران حفظ منابع طبیعی از تثبیت نرخ تولید ناخالص داخلی و جلوگیری از صنعتی‌سازی کشورهای پیرامونی حمایت می‌کنند اما در جناح مقابل کشورهای در حال توسعه خواهان افزایش سهم در تولید ناخالص ملی جهان و تضمین حق خود برای پیشبرد پروژه‌های صنعتی و توسعه هستند (Iqbal and Pierson, 2017: 15). در این چارچوب، سیاست خارجی توسعه‌گرا به دنبال حمایت از حقوق بهره‌برداری از منابع طبیعی می‌باشد.

ب-۲) همکاری بین‌المللی

همکاری بین‌المللی سیاستی دوگانه است که برای هر دو طرف درگیر در یک رابطه متقابل سودمند به نظر می‌رسد. همکاری بیانگر یک بعد از تجارت است که طرفین درگیر در ازاء مشارکت مزایایی به دست خواهند آورد. بر این اساس، یک کشور در ازاء همکاری با دیگر بازیگران فناوری دریافت می‌کند، پروژه‌های مشترک استخراج منابع را توسعه

می‌بخشد یا برنامه‌های کاهش نابرابری را ساماندهی می‌نماید. الگوی متضمن دستیابی به مزیت‌های فوق‌نقشی حیاتی در ایجاد شرایط لازم برای از بین بردن نیاز ممتد به کمک خارجی دارد. یک کشور در صورت برخورداری از جایگاه قوی‌تر در نظام بین‌الملل می‌تواند سطح همکاری‌های خود را بهبود ببخشد و بر پایه منافع برابر در اقدامات مشترک ورود نماید (McArthur and Werker, 2016: 155). دولت‌ها به‌عنوان بازیگر اصلی در عرصه توسعه با مشارکت در برنامه‌های همکاری تصویر بین‌المللی خود و احتمال موفقیت استراتژی مربوطه را بهبود می‌بخشد. بر این اساس، پیشنهاد همکاری نقش‌های حیاتی در موفقیت گام‌های عملیاتی حوزه اقتصادی سیاست خارجی دارد. گسترش دامنه همکاری به دیگر مناطق جهان و به فراسوی الگوی روابط سنتی پیشین را می‌توان به‌عنوان استراتژی کشورهای پیرامونی در نظر گرفت که موجب افزایش حجم تجارت و گسترش سرمایه‌گذاری ملی خواهد شد.

ب-۳) حضور در محیط بین‌الملل

حضور در محیط بین‌الملل و نمایش قدرت که به‌طور غیر مستقیم بر ابعاد مختلف سیاست خارجی یک کشور تاثیرگذار است تا اندازه زیادی منوط به استقلال کشور است. این گزینه در برگیرنده مجموعه‌ای از موضوعات در حوزه بین‌الملل می‌باشد که بسته به استراتژی کشور می‌تواند رویکرد توسعه‌گرا به خود بگیرد. به‌طور کلی بین توسعه و استقلال رابطه متقابلی وجود دارد به طوری که بهبود وضعیت یکی از آن‌ها ارتقاء دومی را به همراه خواهد داشت. در این راستا، برخی از متفکرین استقلال را سیاست خارجی آزاد از محدودیت‌های وضع شده توسط کشورهای قدرتمند می‌دانند (Stipic, 2016: 69). با آن که استقلال هدف مشترک تمامی دولت‌ها می‌باشد اما در کشورهای قدرتمند و مستقل کمتر مورد اشاره قرار می‌گیرد. با این حال، برخی از کشورهای پیرامونی نظیر جمهوری اسلامی ایران به واسطه برخورداری از پیشینه استعماری تاکید فراوانی بر این عامل دارند. برای دولت‌های پیرامونی و نیمه پیرامونی حفظ استقلال در پرتو بهره‌مندی از ظرفیت‌های بین‌الملل منوط به شکل‌گیری ائتلافی از بازیگران مشابه است. اگر چه در این خصوص والرستین نظری متفاوت داشت و احتمال تشکیل چنین ائتلافی را در شرایط کنونی نظام جهانی بسیار اندک می‌دانست. به اعتقاد وی جدایی

کشورهای شبه پیرامونی رو به رشد از الباقی کشورهای مشابه یا همکاری بازیگران پیرامونی با قدرت‌های مرکزی تاثیرگذاری این ائتلاف را به شدت کاهش خواهد داد. بر این اساس، متولیان دستگاه سیاست خارجی کشورهای پیرامونی برای تحقق برنامه‌های خود (افزایش قدرت نسبی و بهبود شرایط سیاسی-اقتصادی) باید به طور خاص به مسأله حضور مبتنی بر ائتلاف با کشورهای مشابه در محیط بین‌الملل توجه داشته باشند.

نقش سیاست خارجی در توسعه برزیل

توجه به عامل توسعه در حوزه سیاست خارجی برزیل به دوره پس از انقلاب سال ۱۹۳۰ ژولیو وارگاس (Getulio Vargas) باز می‌گردد. وارگاس که در نوبت اول (۱۹۳۰-۴۵) با استفاده از کودتا و ساقط کردن دولت به قدرت رسید به پشتوانه منابع خام برزیل اقتصاد این کشور را به سمت تولید و صادرات هدایت نمود. سیاستمداران پس از وی نیز ضمن پیروی از برنامه‌های او به دنبال استفاده از فرصت‌های محیط بیرونی برای تقویت توسعه ملی بودند. بر این اساس، تلاش برزیل برای دستیابی به توسعه و تبدیل شدن به قدرت برتر در نظام بین‌الملل دارای سبقه تاریخی است. با این حال، اقدامات این کشور در سه دهه اخیر موجب به بار نشستن تلاش نسل‌های پیشین گردید و در حال حاضر این کشور در متون تخصصی علم سیاست به‌عنوان قدرت نو ظهور معرفی می‌شود. گام‌های اولیه تغییر جایگاه برزیل در نظام بین‌الملل و تبدیل آن به قدرت نوظهور به نقش فعال سیاست خارجی این کشور در شکل‌گیری گروه بریک در سال ۲۰۰۱ و مشارکت‌های آتی آن در نشست‌های بریکس باز می‌گردد. اما گرایش‌های توسعه‌گرایانه حاکم بر اقتصاد سیاسی برزیل در دوره پیش از دهه ۱۹۹۰ نقش قابل ملاحظه‌ای بر جهت‌گیری‌های آتی سیاست خارجی این کشور داشت (Ioris and Ioris, 2013: 133-5). به عبارت دیگر، اگر چه در دهه ۹۰ میلادی به واسطه تغییر الگوی اقتصادی حاکم بر کشور و الویت پیاده‌سازی سیاست‌های نولیبرالی بر اقتصاد، گرایش‌های توسعه‌گرایانه در عرصه سیاست برزیل دچار افول گردید اما در دهه آتی (۲۰۰۰) توسعه همچنان در صدر اهداف دستگاه سیاست خارجی برزیل قرار گرفت. بر این اساس، به استثناء دوره‌های بروز تحولات خاص در نظام سیاسی-اقتصادی حاکم بر برزیل نظیر پایان عصر وارگاس در سال ۱۹۴۵، ظهور دولت نظامی در سال ۱۹۶۴

و اجرای سیاست‌های نولیبرالی در دهه ۱۹۹۰ سیاستمداران برزیلی همواره دغدغه‌مند توسعه بوده‌اند.

در این راستا، انتقال قدرت به حزب کارگر در سال ۲۰۰۳ و انتخاب لولا داسیلوا (Lula da Silva) به‌عنوان رئیس‌جمهور برزیل، نقطه عطف و سرآغاز حرکت مجدد سیاست خارجی این کشور به سمت توسعه محسوب می‌گردد (خادم‌المله، ۱۳۹۱: ۱۰۲۷)؛ به‌طوری که سیاست خارجی برزیل از سال ۲۰۰۳ دستخوش تغییرات اساسی در دو بخش اقتصادی و سیاسی گردید. در این بخش ابعاد سیاسی-اقتصادی سیاست خارجی برزیل در پرتو قالب تحلیلی یاد شده بررسی خواهد شد.

الف) ارتقاء سطح تجارت

چنانچه در بالا نیز به طور تلویحی مورد اشاره قرار گرفت، توجه سیاست خارجی برزیل به امر توسعه و به طور خاص ارتقاء سطح تجارت با مناطق دور دست در این کشور مسبوق به سابقه است. وزارت خارجه این کشور در سال ۱۹۶۵ اداره ارتقاء سطح تجارت و سرمایه‌گذاری را با هدف تنوع‌بخشی به صادرات برزیل و مرتفع نمودن نیاز به ارزهای خارجی تأسیس نمود. اداره مذکور در کنار وزارت توسعه، صنعت و تجارت خارجی و آژانس گسترش سرمایه‌گذاری و تجارت مسئول افزایش سطح تجارت و بازارهای مصرف برزیل هستند (Requiao, 2016: 10-18). زمان تأسیس اداره ارتقاء سطح تجارت و سرمایه‌گذاری در وزارت خارجه برزیل بیانگر آن است که دولت نظامی حاکم بر برزیل (۸۵-۱۹۶۴) نیز دغدغه ارتقاء سطح تجارت را داشت. اداره مذکور نقش اصلی را در اولین فروش بین‌المللی محصولات شرکت هواپیماسازی امبریر (Embraer) و اولین مرسوله صادراتی شرکت چند ملیتی فعال در حوزه معدن و فلزات ویل (Vale) ایفاء نمود. این اقدامات در دوره‌ای صورت گرفت که سیاست خارجی برزیل در حال گذار به الگوواره عمل-گرایی بود؛ چرا که در دوره مورد بحث دولت‌های متعلق به ایدئولوژی‌های متعارض و در نقاط مختلف جهان به بازارهای جدید صادرات برزیل بدل گشتند. در این چارچوب، نگرش توسعه‌گرایانه دستگاه سیاست خارجی برزیل به موضوعات مختلف و تلاش آن برای یافتن بازارها و منابع جدید باعث کاهش اهمیت حضور برزیل در بلوک غرب طی جنگ سرد گردید. با این حال، جهت‌گیری اصلی سیاست خارجی برزیل در طول دهه ۹۰

میلاادی الویت آزادسازی اقتصاد نسبت به ارتقاء سطح تجارت و خودداری این کشور از مرابده تجاری با دولت‌های مخالف ایالات متحده نظیر ایران، عراق، کوبا و ... بود.

پس از سال ۲۰۰۳ موضوع ارتقاء سطح تجارت دوباره در صدر اهداف سیاست خارجی کشور قرار گرفت. افزایش تعداد سفارتخانه‌های برزیل در سراسر جهان که تحت دکتربن سیاست خارجی فعال سلسو آموریم (Celso Amorim) وزیر خارجه وقت صورت گرفت موجب گسترش تجارت با مناطق دور دست گردید و حجم تجارت را با شرکای سنتی بالا برد. این روند به‌عنوان یکی از الویت‌های سیاست خارجی دولت دیلما روسف (Dilma Rousseff) رئیس جمهور برزیل در دوره پس از داسیلوا نیز ادامه یافت (جمالی و ذولفقاری، ۱۳۹۴: ۹۳). در دوره مورد بحث یک هیات عالی‌رتبه از نمایندگان تجاری در سفرهای رئیس جمهور حضور داشتند که هدف آن‌ها بهره‌مندی از جایگاه رئیس جمهور برای بهبود شرایط تجاری بود. مدیریت این سفرها نتیجه هماهنگی وزارتخانه‌های مختلف نظیر وزارت توسعه، صنعت و تجارت خارجی، وزارت کشاورزی، دامداری و عرضه غذا و در نهایت وزارت توریسم است.

در این ارتباط، قلمرو منطقه‌ای نیز از نقطه نظر تجاری جایگاه ویژه‌ای در سیاست خارجی برزیل دارد. حضور فعال در بازار مشترک جنوب (مرکوسول)^۱؛ اتحادیه ملل امریکایی (آناسول)^۲ و جامعه دولت‌های امریکای لاتین و کارائیب (سلک)^۳ با هدف ارتقاء سطح تجارت درون منطقه‌ای و گفتگو با دیگر مناطق و بازیگران صورت گرفته است. تحت تصمیمات متخذه در مرکوسول موضوع وضع تعرفه بر تجارت اعضاء گروه با کشورهای غیر عضو نیازمند موافقت تمامی اعضاء است. طبق اظهارات مقامات رسمی، برزیل به دنبال اهداف مشترک با دیگر همسایگان و امضاء توافقنامه تجاری با آن‌ها می‌باشد (Spohr and Silva, 2017: 164-5). در این راستا، برای ارتقاء سطح تجارت منطقه اقداماتی چون برقراری روابط تجاری با مناطق دور دست یا برگزاری نشست نمایندگان تجاری امریکای جنوبی با کشورهای افریقایی و اعراب صورت گرفته است.

1. Southern Common Market (Mercosul)
2. Union of South American Nations (Unasul)
3. Community of Latin American and Caribbean States (CELAC)

ب) سیاست‌های سرمایه‌گذاری

برنامه برزیل در حوزه سرمایه‌گذاری طی دو دهه قبل نسبت به دوره‌های پیش به‌طور اساسی دستخوش تغییرات اساسی گردیده است. در گذشته روند سرمایه‌گذاری یک طرفه و به‌طور انحصاری شامل ورود سرمایه‌های خارجی بود اما برنامه توسعه ملی فرصت‌های جدیدی برای صاحبان سرمایه در برزیل فراهم نمود. با تغییر تدریجی چشم‌انداز تجاری در طول قرن پیش تعدادی از شرکت‌های بزرگ برزیلی در قامت شرکت‌های فراملی ظاهر شدند. در این میان، حمایت همه‌جانبه حکومت از شرکت‌های داخلی نقش اصلی را در افزایش توان رقابتی آن‌ها و حضور در بازارهای بین‌المللی بر عهده داشت. اقتصاد برزیل در قرن حاضر نه تنها دریافت‌کننده سرمایه از دیگر کشورها بوده بلکه خود به یکی از سرمایه‌گذارهای برجسته در سطح بین‌الملل بدل شده است (Rodrigues and Goncalves, 2016: 236). در این ارتباط، فهم برنامه سرمایه‌گذاری این کشور نیازمند توجه به دوره‌های اقتصادی پیشین آن می‌باشد. اجرای برنامه صنعتی‌سازی در برزیل در چارچوب استراتژی جای‌گزینی واردات، به شدت وابسته به تأمین سرمایه از منابع خارجی بود، به‌طوری‌که بنگاه‌های تولیدی بزرگ این کشور بدون دریافت سرمایه خارجی نمی‌توانستند به فعالیت خود ادامه دهند. در این بستر، اداره ارتقاء سطح تجارت و سرمایه‌گذاری در وزارت خارجه در کنار وزارت توسعه، صنعت و تجارت خارجی و آژانس افزایش سرمایه‌گذاری و تجارت برزیل (Apex-Brazil) استراتژی فعالانه‌ای برای گسترش فرصت‌های ورود و صدور سرمایه در پیش گرفتند. مذاکره با شرکای تجاری و سرمایه‌گذاری در بازارهای خارجی جدید با هدف افزایش صادرات و بالا بردن جذابیت سرمایه‌گذاری در برزیل سایرین، بخش عمده استراتژی یاد شده بود.

در کنار برنامه جذب سرمایه، گرایش شرکت‌های برزیلی به سرمایه‌گذاری در خارج از کشور باعث تبدیل آن‌ها به رقبای بین‌المللی شده است. دولت برزیل در قرن ۲۱ با توجه به اهمیت روزافزون ورود ارز به کشور و نقش آن در تراز پرداخت‌ها، شرکت‌های داخلی را به سرمایه‌گذاری در خارج از کشور تشویق می‌کند. این برنامه که به‌طور غیر رسمی "استراتژی رهبران ملی" خوانده می‌شود به دنبال تحولات حوزه سیاست خارجی در سال ۲۰۰۳ افزایش یافته است. سرمایه‌گذاری خارجی نه تنها تأثیر مثبت بر تراز پرداخت‌های برزیل داشته بلکه باعث ایجاد فرصت‌های جدید در حوزه تولید سرمایه و ایجاد مشاغل

بوده است. در این استراتژی نقش اصلی بر عهده بانک ملی توسعه اجتماعی و اقتصادی می‌باشد که به شرکت‌های برزیلی فعال در خارج از کشور وام پرداخت می‌کند. فعالیت بانک یاد شده مشابه بانک توسعه صادرات در ایران یا بانک‌های واردات و صادرات در دیگر کشورهای جهان است.

گسترش حوزه سیاست خارجی برزیل به دیگر مناطق در دوره پس از سال ۲۰۰۳ باعث گردیده است شرکت‌های برزیلی به دلیل ایجاد فرصت‌های تجاری در امریکای لاتین، افریقا، خاورمیانه و آسیا سود قابل ملاحظه‌ای کسب نمایند. وزارت امور خارجه برزیل برای دستیابی به اهداف توسعه‌ای مورد نظر در حال تدوین چارچوب حقوقی لازم و محیط مساعد برای تسهیل روند سرمایه‌گذاری برزیلی در خارج از کشور می‌باشد. بنا بر اظهارات مقامات رسمی برزیل، دستگاه سیاست خارجی این کشور برای فعالیت شرکت‌های مربوطه در خارج از کشور در حال مذاکره بر سر انعقاد موافقتنامه تسهیلات و سرمایه‌گذاری مشترک با دیگر کشورها است (Spohr and Silva, 2017: 165).

ج) مذاکرات تجاری، مالی و اقتصادی

برزیل در طول دوره وزارت سلسو آموریم (۲۰۰۳-۲۰۱۰) نقش برجسته‌ای در مذاکرات چندجانبه مختلف ایفاء نمود. این کشور اگر چه سهم ناچیزی در تجارت جهانی دارد (در حدود یک درصد) اما در سازمان تجارت جهانی فراتر از جایگاه خود عمل نموده است. موفقیت برزیل در تشکیل ائتلاف کشورهای در حال توسعه در نشست دوحه سازمان تجارت جهانی، نشان داد که کشورهای پیرامونی می‌توانند از طریق ایجاد ائتلاف با کشورهای مشابه در تأمین منافع مشترک خود تاثیرگذار باشند (Georgopoulou, 2013: 11). برزیل در مقابله با رویه‌های تجاری ناعادلانه کشورهای مرکز به مذاکرات تجاری چندجانبه اتکاء دارد. مراد از رویه‌های تجاری ناعادلانه شیوه برخورد کشورهای مرکز با پیرامون در مراودات تجاری است. کشورهای مرکز علی‌رغم تجویز آزادسازی اقتصادی برای پیرامون مایل به بازگشایی برخی از بازارهای خود نظیر کشاورزی به روی محصولات دیگر کشورها نیستند. در این ارتباط، نظام حل و فصل اختلاف در سازمان تجارت جهانی به کمک برزیل آمده است تا رویه تجاری موجود را تصحیح نماید. نظام مذکور نشان داده است که ابزاری تاثیرگذار در مجازات رویه‌های تجاری ناعادلانه مرکز

می‌باشد، سند این ادعا پیروزی برزیل در دعوای امریکا (بر سر کتان) و اروپا (بر سر شکر) است (Hopewell, 2013: 2). در مجموع، انتخاب دیپلمات برزیلی روبرتو آزودو (Roberto Azevedo) به مقام مدیر کل سازمان تجارت جهانی در سال ۲۰۱۳ نشانه مشارکت فعال برزیل در بخش‌های مختلف سازمان یاد شده می‌باشد.

علاوه بر موارد فوق، روسای جمهور برزیل به برنامه‌های چندجانبه اقتصادی و مالی توجه ویژه دارند. لولا داسیلوا قصد داشت نظام حاکم بر تعیین سهام کشورهای مختلف در نهادهای مالی برتون وودز را اصلاح نماید؛ حکومت دیلما روسف نیز در کنار دیگر کشورهای عضو بریکس خواهان تأسیس نهادهای مالی جدید بود. آن‌ها بر شیوه‌های اقتدارگرایانه حاکم بر روندهای تصمیم‌گیری در نظام مالی جهان انتقادات شدیدی داشتند. استقبال برزیل از جایگزینی گروه ۲۰ (G 20) به جای گروه ۸ (G 8) در تصمیم‌گیری پیرامون قواعد اقتصادی و مالی جهان در سال ۲۰۰۹ نشانه مخالفت این کشور با نظم حاکم بر نهادهای پولی و مالی بین‌الملل بود (Melamed, 2009). برزیل در تلاش است دیگر قدرت‌های در حال ظهور را حول تقویت پروژه‌ها و قواعد توسعه متحد نماید.

د) حق استفاده از منابع طبیعی و شناسایی آن توسط سایر بازیگران

فعالیت بین‌المللی برزیل در مباحث مرتبط با استخراج منابع از دو منظر مورد توجه است. اول، تضمین مالکیت بر مناطق سرشار از منابع به فرآیند تعیین خطوط مرزی در این کشور باز می‌گردد که از اواسط قرن ۱۹ آغاز شد. پیشنهاد تعریف دریای سرزمینی به میزان ۲۰۰ مایل دریایی در مجاورت آب‌های ساحلی رهاورد برزیل در کنفرانس حقوق دریایی سازمان ملل در دهه ۱۹۷۰ است که به دلیل سابقه در نظر گرفتن این ناحیه در امریکای لاتین مورد حمایت کشورهای منطقه قرار گرفت. در طول کنفرانس مذکور برزیل با هدف تضمین حق مالکیت بر منابع مربوطه سعی در ایجاد ائتلاف با دیگر کشورهای حامی دریای سرزمینی داشت. این کشور پس از تصویب سند نهایی حقوق دریاها در سال ۱۹۹۸ بر پایه سازوکارهای پیش‌بینی شده در کنوانسیون مورد بحث اقدامات خود را بر گسترش فلات قاره‌ای خود متمرکز نمود (Lipschutz, 2011: 114).

دوم، برزیل در مباحث زیست محیطی یک بازیگر صاحب نظر به حساب می‌آید. این کشور از اصول مشترک، مسئولیت‌های متفاوت و توسعه پایدار حمایت می‌کند. میزبانی

نشست زمین در سال ۱۹۹۲ نشان داد که برزیل در مسأله توسعه به اقدامات مورد نیاز برای کاهش تغییرات آب و هوایی توجه دارد. علاوه بر این، در کنفرانس توسعه پایدار سازمان ملل که در سال ۲۰۱۲ در ریودوژانیرو برگزار شد موضوع اقتصاد سبز و فقر به اصرار برزیل در دستور جلسه گنجانده شد. موارد یاد شده بیانگر آن است که برزیل در برنامه‌های بین‌المللی مرتبط با تعیین رژیم‌های حقوقی و مسائل زیست محیطی به طور خاص به موضوع توسعه توجه دارد. در این حوزه نیز عمده فعالیت این کشور به جلب حمایت دیگر بازیگران پیرامونی در محیط بین‌الملل معطوف می‌باشد.

هـ) همکاری‌های بین‌المللی

بدون شک استراتژی توسعه برزیل بیش از هر چیز به همکاری‌های بین‌المللی وابسته است. برای نهادینه‌سازی همکاری‌های فنی بین‌المللی، در سال ۱۹۸۷ آژانس همکاری برزیل (بنا نهاده شد. هدف آژانس ایجاد هماهنگی بین نهادهای فعال در این حوزه و انجام اقدامات لازم تحت هدایت وزارت خارجه برزیل می‌باشد. لازم به ذکر است روابط برزیل و محیط بین‌الملل از زمان تأسیس آژانس دستخوش تغییرات قابل ملاحظه‌ای گردیده است. با آن که برزیل در طول قرن ۲۰ وابسته به کمک‌های فنی کشورهای مرکز بود اما این کشور در قرن ۲۱ به منبع بزرگ همکاری تبدیل شده است. کمک‌های فنی خارجی تا زمان توسعه برزیل و رشد پروژه‌های کلیدی در بخش‌های کشاورزی، صنعت، تولید فنآوری و زیرساخت برقرار بود اما با گذشت زمان میزان کمک‌های خارجی در دو بخش دولتی و سازمان‌های بین‌المللی به شدت کاهش یافت. به طوری که در حال حاضر تنها آلمان و ژاپن همکاران ثابت این کشور در پروژه‌های بین‌المللی هستند.

در دو دهه اخیر، برزیل ظرفیت‌های ارائه کمک به دیگر بازیگران پیرامونی را به شدت تقویت نموده است؛ این تحول باعث افزایش فعالیت‌های آژانس همکاری برزیل و دامنه جغرافیایی آن گردیده است. امروزه یکی از ارکان اصلی گسترش سیاست خارجی برزیل در امریکای لاتین، افریقا، خاورمیانه و آسیا کمک‌های فنی آژانس همکاری برزیل می‌باشد. در این ارتباط، نمونه‌های متعددی از همکاری مشترک آژانس و وزارتخانه‌های مختلف

برزیل در مناطق یاد شده وجود دارد. برخورداری از شرایط لازم برای دریافت کمک عنصر اصلی در برنامه همکاری بین‌المللی برزیل محسوب می‌گردد که یکی از آن‌ها همکاری جنوب-جنوب می‌باشد (Pickup, 2015: 55-6). همکاری‌های مذکور به سبب ارائه تصویری مثبت از برزیل در سطح بین‌الملل و ایجاد محیط مناسب برای فعالیت بازرگانان این کشور می‌تواند برای سایر بازیگران پیرامونی آموزنده باشد.

و) حضور در محیط بین‌الملل

علاوه بر حضور فعال برزیل در نهادهای بین‌المللی و بهره‌برداری از ظرفیت‌های محیط بین‌الملل برای تشکیل یک بلوک قدرت مستقل در برای قدرت‌های مرکز، این کشور در پرتو سیاست خارجی چندجانبه‌گرایانه سعی دارد به عنوان رهبر بازیگران پیرامونی جایگاه خود را در نظام بین‌الملل تثبیت نماید. مثال بارز این ادعا ورود برزیل به موضوع پرونده هسته‌ای ایران در سال ۲۰۱۰ بود. پس از به بن‌بست رسیدن گفتگوهای هسته‌ای ایران و غرب (اتحادیه اروپا و امریکا) به دلیل خواسته‌های متعارض طرفین، دولت برزیل در کنار ترکیه بر سر تأمین سوخت تحقیقاتی راکتور تهران و انتقال مازاد اورانیوم غنی شده به بیرون از کشور با ایران به توافق رسیدند که این عمل انتقال پرونده ایران به شورای امنیت را به تعویق انداختند؛ هر چند توافقنامه مذکور توسط کشورهای غربی مورد پذیرش قرار نگرفت (شفیعی، افشاری و شاه‌نوری، ۱۳۹۴: ۲۲۴).

سیاست خارجی برزیل به اکثر مسائل بین‌المللی از پشت منشور توسعه می‌نگرد. برای مثال، این کشور برای کنترل مشکلات امنیتی موضوع بی‌ثباتی را با توسعه پیوند می‌زند، به طوری که حذف ساختاری فقر در چارچوب برنامه‌های توسعه را گام‌های اجرایی در جهت کاهش بی‌ثبات می‌داند. در مباحث مرتبط با حقوق بشر، برزیل ضرورت توجه به حقوق اقتصادی در کنار حقوق مدنی و سیاسی را مطرح می‌نماید. در این بستر، تصویر بین‌المللی برزیل نشان از محوریت آن در ارتقاء توسعه جهانی و ایجاد شرایط توسعه در دیگر نقاط جهان دارد. البته تصویر فوق به معنی عدم رقابت با سایر بازیگران برای دستیابی به سطح بالاتر پیشرفت و توسعه اقتصادی نیست. لازم به ذکر است سیاست خارجی برزیل به طور سنتی در کنار توسعه خواهان حفظ استقلال در برابر بازیگران قدرتمند بوده است (Mallmann, 2015: 546). برای مقامات این کشور استقلال ارتباط نزدیکی با توسعه

دارد، به طوری که سیاستمداران برزیل شدیداً با مداخله یا انتقادات بیگانگان نسبت به امور داخلی خود حساسیت دارند. مواضع برزیل در برابر امریکا و اروپا تا اندازه زیادی متأثر از استراتژی توسعه‌گرایانه این کشور می‌باشد که نشانه آن انتقاد دستگاه سیاست خارجی برزیل از رویه‌های تجاری ناعادلانه کشورهای مرکز و شیوه اقتدارآمیز آن‌ها در تنظیم قواعد مالی بین‌المللی طی دوره‌های ریاست جمهوری داسیلوا و روسف (۲۰۰۳-۲۰۱۶) می‌باشد. در این مسیر برزیل قادر به جلب حمایت تعداد قابل ملاحظه‌ای از بازیگران پیرامونی و نیمه پیرامونی در نهادهای بین‌المللی نظیر سازمان تجارت جهانی یا کنوانسیون‌های تغییر اقلیم سازمان ملل متحد گردید که این راهکار از فشارهای پیدا و پنهان دولت‌های مرکز بی نصیب نبود. شایان ذکر است رویه فوق پس از پیروزی ژائیر بولسونارو در انتخابات ریاست جمهوری اواخر سال ۲۰۱۸ دستخوش تغییر گردیده و برزیل از دوره آغاز به کار وی (اول ژانویه ۲۰۱۹) راهبرد نزدیکی با امریکا و جلب حمایت این کشور برای تسهیل برنامه‌های توسعه را در پیش گرفته است.

نتیجه‌گیری

برزیل به‌عنوان یک کشور سابقاً پیرامونی با درایت و انجام هماهنگی‌های لازم بین بخش‌های داخلی توانسته است بر گذشته مستعمراتی خود فائق آید و جایگاه خود را در طول دو دهه اخیر در نظام بین‌الملل تثبیت نماید. این تغییر جایگاه و شناخته شدن به‌عنوان یک قدرت نوظهور بیش از هر چیز وابسته به اجماع داخلی بین نخبگان فکری و سیاسی این کشور در یک بستر تاریخی تقریباً ۹۰ ساله است. در این ارتباط ذهنیت دولتمردان این کشور نسبت به مقوله توسعه و راهکارهای اجرایی آن حاوی نکات فراوان می‌باشد. اول، این کشور علی‌رغم برخورداری از تاریخ مستعمراتی طولانی مدت، ضمن درس گرفتن از گذشته به دنبال ساختن آینده و عبور از تاریخ است. به عبارت دیگر برزیل بر خلاف دیگر بازیگران دارای سابقه مستعمراتی، در گذشته سیر نمی‌کند بلکه آن را پایه‌ای برای ساختن فردای بهتر نموده است. دوم، برای نخبگان سیاسی این کشور نه تنها مفاهیم توسعه و استقلال مغایرتی با یکدیگر ندارند بلکه حفظ هر یک منوط به داشتن دیگری است. در این مورد نیز برخی از کشورهای پیرامونی به صورت نوشته یا نانوشته در تدوین استراتژی‌های کلان حکمرانی خود معتقد به الویت یکی بر دیگری هستند که تجربیات جوامع مختلف

بیانگر شکست غایی این نگرش می‌باشد. سوم، همراهی صاحبان قدرت در برزیل با تغییرات بیرونی و پذیرش تحول مفهومی برخی از عبارات رایج در عرصه سیاست کمک فراوانی به موفقیت این کشور نموده است. برای سیاستمداران برزیلی مفهوم استقلال معطوف به توسعه است و با حضور فعال در محیط بین‌الملل و استفاده از ظرفیت‌های این محیط برای بهبود وضعیت داخلی و ارتقاء جایگاه بیرونی کشور منافاتی ندارد. در این بستر، دولتمردان برخی از کشورهای پیرامونی به‌ویژه آن دسته از کشورهایی که مستعمره بودن را تجربه کرده‌اند از مواجهه با محیط بین‌الملل واهمه دارند و برای ایشان استقلال به معنی تقابل با محیط بیرون است. چهارم، تجربه برزیل در حرکت به سوی توسعه بیانگر آن است که برای موفقیت در این مسیر باید بین اجزای مختلف حکمرانی هماهنگی کامل وجود داشته باشد. با آن که وزارت خارجه مسئول ابعاد بیرونی توسعه به حساب می‌آید اما نهادهای دیگری نیز وجود دارند که وظایف آن‌ها در پیشبرد برنامه‌های توسعه با وزارتخانه مذکور همپوشانی دارد. در این بستر، تمامی فعالیت‌های توسعه‌ای معطوف به بیرون باید از مجرای وزارت خارجه صورت پذیرد. به طور کلی توسعه در دنیای کنونی بدون ارتباط با محیط بین‌الملل غیرقابل دستیابی است و سیاست خارجی یک کشور توسعه‌گرا کانون هماهنگی‌های غایی در این حوزه به حساب می‌آید.

منابع

- جمالی، حسین و ذوالفقاری، وحید (۱۳۹۴)، «اقتصاد سیاسی توسعه و دموکراسی در برزیل» (۲۰۱۱-۱۹۶۰)، فصلنامه مطالعات میان رشته‌ای در علوم انسانی، دوره ۷، شماره ۴، صص ۱۰۴-۷۳.
- خادم المله، سعیده (۱۳۹۱)، «بررسی عوامل تبدیل برزیل به یک قدرت نوظهور اقتصادی»، فصلنامه سیاست خارجی، دوره ۲۶، شماره ۴، صص ۱۰۵۲-۱۰۲۵.
- زمردیان، غلامرضا؛ حنیفی، فرهاد. و محبوبی، بابک (۱۳۹۷)، «بررسی میزان تأثیر پذیری سرمایه‌گذاری مستقیم خارجی از توسعه بازار پولی و مالی در اقتصاد ایران»، فصلنامه علمی پژوهشی دانش سرمایه‌گذاری، دوره ۷، شماره ۲۵، صص ۲۴۳-۲۲۳.
- سجادپور، سید محمد کاظم (۱۳۸۶)، چارچوب مفهومی و پژوهشی برای مطالعه سیاست خارجی ایران، تهران: انتشارات دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی.

سیمایی صراف، حسین و حمدالهی، عاصف (۱۳۹۴)، «مفهوم رقابت نامشروع تجاری و مقایسه آن با نهادهای مرتبط»، فصلنامه پژوهش حقوق خصوصی، دوره ۳، شماره ۱، صص ۶۹-۳۷.

شفیعی، اسماعیل و افشاری، عبدالرحمان و شاه نوری، ندا (۱۳۹۴)، «تغییر و تداوم در سیاست خارجی برزیل در قبال جمهوری اسلامی ایران»، فصلنامه تحقیقات سیاسی بین‌المللی دانشگاه آزاد اسلامی واحد شهرضا، دوره ۲۳، شماره ۱، صص ۲۳۴-۲۰۹.

Georgopoulou, I. P. (2013), "A World-Systems Perspective of the WTO Doha Development Round", (MA dissertation). Retrieved from <https://core.ac.uk/download/pdf/16199573.pdf>

Hopewell, K. (2013), "New Protagonists in Global Economic Governance: Brazilian Agribusiness at the WTO", *New Political Economy*, Volume 18, Issue 4, Pages 603-623. <https://doi.org/10.1080/13563467.2013.736957>

Ioris, Rafael R. and Ioris, Antonio A.R. (2013), "The Brazilian Developmentalist State in Historical Perspective: Revisiting the 1950s in Light of Today's Challenges", *Journal of Iberian and Latin American Research*, Volume 19, Issue 1, Pages 133-48. <https://doi.org/10.1080/13260219.2013.806016>

Iqbal, Imrana. and Pierson, Charles. (2017), "A North-South Struggle: Political and Economic Obstacles to Sustainable Development", Volume 16, Issue 2, Pages 16-47. <http://digitalcommons.wcl.american.edu/sdlp/vol16/iss2/4>

Kaarbo, J. (2015), "A Foreign Policy Analysis Perspective on the Domestic Politics Turn in IR Theory", *International Studies Review*, Volume 17, Issue 2, Pages 189-216. <https://doi.org/10.1111/misr.12213>

Kvangraven, I. H. (2017), "A Dependency Pioneer, Dialogues on Development", Volume I: Dependency, Retrieved from <https://www.ineteconomics.org/uploads/.../Dependency-Theory-e-Book-Comp.pdf>

Lipschutz, K. (2011), "Brazil's Maritime Claim: A Threat to UNCLOS?", *Yale Journal of International Affairs*, Volume 6, Issue 1, Pages 113-115. <http://eprints.soas.ac.uk/id/eprint/22057>

Mallmann, M. I. (2015), "A systemic approach to Brazilian foreign policy", *Civitas, Porto Alegre*, Volume 15, Issue 3, Pages 546-559. <http://dx.doi.org/10.15448/1984-7289.2015.3.20163>

McArthur, J. W. and Werker, E. (2017), "Developing countries and international organizations: Introduction to the special issue", *The Review of International Organizations*, Volume 11, Issue 2, Pages 155-169. <https://doi.org/10.1007/s11558-016-9251-2>

Melamed, C. (2009), "G8 or G20-will it really make much difference to the world?", *Guardian News and Media*, Retrieved from <https://www.theguardian.com/commentisfree/2009/jul/05/g8-g20-international-aid-development>

Memarian, Omid (2013), "From Dealmaker to Salesman", FP, Retrieved from <https://foreignpolicy.com/2013/11/26/from-dealmaker-to-salesman/>

- Petermann, J. (2012), "Between Export Promotion and Poverty Reduction: The Foreign Economic Policy of Untying Official Development Assistance", Lahstedt, Springer VS.
- Pickup, M. (2015), "Foreign Policy of the New Left: Explaining Brazil's Southern Partnerships", *Contexto Internacional*, Volume 38, Issue 1, Pages 55–93. <http://dx.doi.org/10.1590/S0102-8529.2016380100002>
- Requiao, R. G. (2016), "Best practices in export promotion: Experiences in Latin America, Eastern Europe and Central Asia", Food and Agriculture Organization of the United Nations, Retrieved from www.fao.org/3/a-bl945e.pdf
- Rodrigues, P. and Goncalves, S. (2016), "Brazilian foreign policy and investments in Angola", *Brazilian Journal of Strategy & International Relations*, Volume 5, Issue 9, Pages 235–259. <https://doi.org/10.22456/2238-6912.65824>
- Spohr, A. P. and Silva, A. L. (2017), "Foreign Policy's Role in Promoting Development: the Brazilian and Turkish Cases", *Contexto Internacional*, Volume 39, Issue 1, Pages 157–178. <http://dx.doi.org/10.1590/s0102-8529.2017390100008>
- Stipic, I. (2016), "Conceptualizing Autonomy in Latin American Foreign Policy: Case Study of Brazil under the PT government (2003-2016)", *Encuentro Latinoamericano*, Volume 3, Issue 2, Pages 68–88. <https://doi.org/10.22151/ELA.3.2.4>

